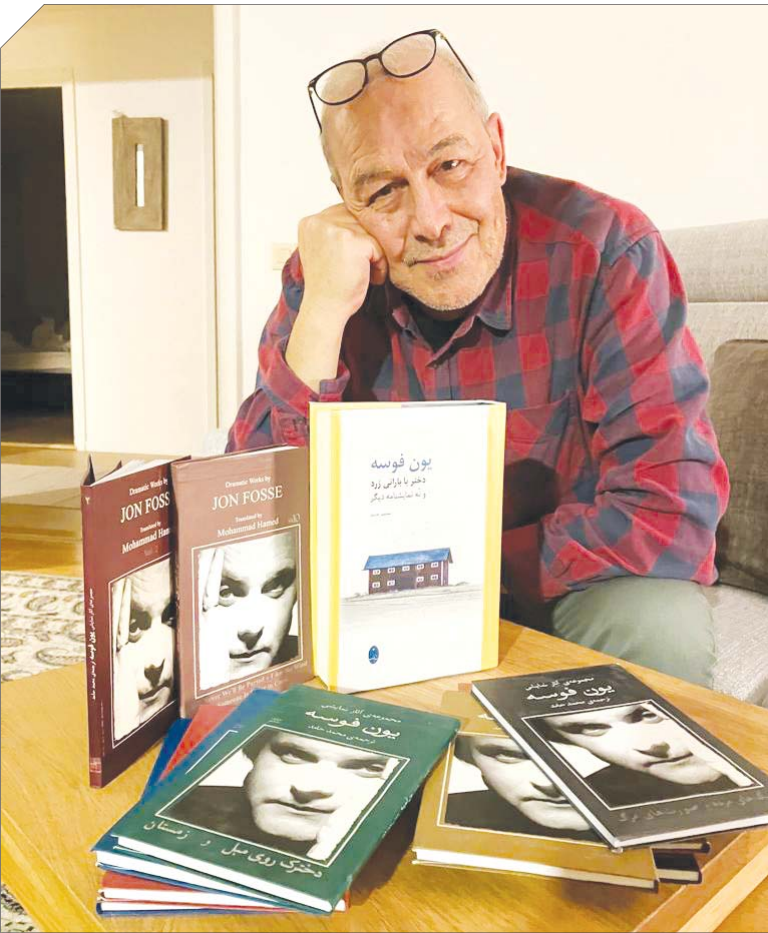


گفت و گو با محمد حامد درباره یون فوسه، برنده نوبل ادبیات ۲۰۲۳

نام‌پذیر کردن نام‌ناپذیر



از سمت راست: یون فوسه در کنار محمد حامد

اسم او هرساله در بالای لیست نامزدهای نوبل مطرح بود.

صبح زود پنجم اکثر مثل همیشه از خواب بیدار شدم، زود اعلام نویل بود، ساعت یک بعد از ظهر، برندی نویل ادبیات را قرا است اعلام کنند. مثل هر سال فکر کردم ضمن حال و احوال، یک ابراز امیدواری و آرزوهای ششم برای من بفرستم. نوشتم و او هم فی الفور پاسخ داد و تشکر کرد. ساعت یک در کمال حیرت دیدم که پسگین یون قوسه را دارند اعلام می کنند. حسن غریبی بود. چشمان من و همسرم پر از اشک شده بود، همسرم در طول همه این سالها در کنارم بوده است. هر دو از خوشحالی...

♦ با توجه به آشنایی نزدیک شما با فوسه، از شخصیت او برای ما بگویید. و همین‌طور از دیدگاهش نسبت به دییات و هنر. از دید شما یون فوسه چه‌گونه نویسنده‌ای است؟

و نوشته و گفته شده، چندین مرتبه از حجم آثار خودش حمیم‌تر است. اگر مقالات دانش‌رسان را به حساب بیاوریم، می‌توانیم بگوییم که سر فم از آژموده است. یکی در شعر، دوم در فرم رمان و داستان و سومیه در شعر نمایش است. فرم ادبی سه موفق بوده و نوانس به اعماق عمیق ذهن کارکنش وارد شود. و توانسته به زیبایی، به درون توبه‌توی لایه‌های ذهن انسان روزگارش دست پیدا بکند. باید گفت مثل هر دغدغه‌مندی به هنر، به یون فوسه هسته‌ی اصلی کارش را انسان در نظر گرفته است. انسان و رابطه‌اش با دیگر انسان‌ها. به یون فوسه عصر خودش نور تابانده است. روی انسان، روی درون او، و به لایه‌های پنهانش نور تابانده است. شاعر که شعر است و هر شعری ساختن و فرم معماری خودش را دارد. او فوسه در نمایش نمایش‌های خود را در داستان‌هایش از همین معماری شعر بهره گرفته است. ساختار آثار نمایشی‌اش، مثل یک شعر بلند می‌ماند. نقش‌ها و صحنه‌ها، جمله‌ها، گفت‌وگوها، همه‌ی آنچه که در صحنه‌ی او، آشکارا یا نهان مانده

شده، هرکدام از اینها، مثل این است که انگار سطر یا بی‌تستی است از شعری بلند، که تو داری می‌خوانی، یا که داری می‌بینی! حتی نور و دست‌ور صحنه‌ها. برای فهم این معنی خود یون در جایی که «لورکا» و نمایش‌های او نمونه می‌آورد.

ادبیات و آثار یون بسیار ساده و به همان اندازه فهمیدنی است. زبان و کلمه، وطن و خانهی اوست. کار او با یونیسده به منتکاری می‌ماند، همهی وجهان نیز در زبان و کار با آن خلاصه می‌شود. یون خیلی ساده می‌باشد و کلمات در آثارش، مثل نت در موسیقی، صاحب شخصیت است، ریتم دارند جمله. جمله‌ها به تو کلمات، صاحب یک خصلت‌اند، که همانا خصلت موسیقی‌ست، مثل وقتی که تو داری شعر زیبایی را درگوشهی به کسی یا به خودت با زمزمه می‌خوانی. نوع اثر، یون زیبایی در گردش است. در نگاه اول ممکن باشد خواننده اندکی جا بخورد، اما رفته رفته با ورود به اثر، زود درمی‌یابد که به دنیا آمده و وارد شده است.

♦ خود یون فوسه نیز در مصاحبه‌ای اشاره می‌کند که ریتم و سبک نوشتنش تحت تأثیر فضایی است که در آن زیسته است و منظورش گویا برگن است، غرب نروژ، در کنار دریا، در جوار جنگل و رود و باد. فضایی که هنرش را تحت تأثیر قرار داده است.

خاک و باد و زمین، و تماس با برگ و چنگل و درخت، روی سبک روایتش اثر عمیقی نهاده است. بهر حال، شاید این صدای امواج که بدون خستگی می‌کوبند و مدام به تو زدند و از تو دور می‌شوند، امواج و حرکشان، شاید این ریتم پیوسته‌ی توی دلشان، به همان تکرارها در تثرش مانند است، و تکان خوردن برگ‌ها، و امواجی که متصل می‌آیند؛ یک بار در اسلواز او پرسیدم، این همه تکرار در آثارت برای چیست؟ از کجا این را تو وام می‌گیری؟ گفت بهر حال؛ شاید این ریتم ریشه دریاست، موج‌های که بدون خستگی می‌آیند و تو از شنیدنش هیچ خستگی نمی‌نوی. فوسه همواره می‌کوبد بهر شاید این باشد. ممکن چنین باشد. هیچ وقت با قطعیت حرفی نمی‌زند، وقتی دارد با تو صحبت می‌کند، جمله‌ها و سخنان، مانند دیالوگ‌های نمایش‌هایش است، بهر حال، بهر شاید، بهر شاید اینطور باشد. ممکن است همین باشد؛ فوسه شاید راست می‌گوید؛ به نظر من هم بهر شاید این همان ریتمی است که در کمان بنید چاقی تو عالم رزم پیدا نمی‌کند. از همین روست که شاید‌های یون معنا پیدا می‌کند.

♦ یون فوسه در ایران بیش از همه با ترجمه‌های شما از آثار نمایشی‌اش شناخته می‌شود. چه انگیزه‌ای شما را به ترجمه نمایش‌نامه‌های فوسه ترغیب کرد؟

چون که من در اصل اهل نمایش‌ام. اصلاً تئاتر‌ای‌ام. کودکی و نوجوانی و میانسالی و پیری در تئاتر گذشت است. کارم نمایش است. کشش بنده به دنیای فوسه، با رمان‌های او آغاز شد. آن زمان برای صحنه اثری نوشته بودم. و سبک و معماری رمانش بود که از آغاز مرز شایسته کرد. شیفته‌ی آن فرم روایتش، شیفته‌ی دگرگارا در جمله‌ها، شیفته‌ی عریانی او از زرق‌وبرق و شیفته‌ی هر یک شیفته‌ی کم‌گویانی، مختصرگویی‌های نزدیک به شعر! شیفته‌ی نام‌پذیر کردن نام‌ناپذیر. شیوه‌ی نوشتنش، که برایم نو بود. یک پدیده و صدایی تنها! تئوی یک دهکده‌ی دور کنار دریا، که دلم می‌خواست ترجمه‌ش کنم. و بینم آیا این نگارش، این زبان در زبان فارسی، چه طبعی خواهد داشت. کوششی هم کردم، حاصلی اما نداشت. حاصلی داشت ولی حاصل خوبی نبود. حاصلی که دل ازش راضی نشود. نه دل ازش راضی نبود! حاصل آن همه کوشش برای من، آشنایی با آشنایی‌ها به من فوسه بود. آشنایی با صداها! مدتی زمان گذشت. ده‌سه سال، کم یا بیش زمان گذشت تا آن که نام‌هاش به من رسید و در آن روز نوشتن نمایش‌نامه‌ام گذشت. هفت‌هفته بعد نمایش‌نامه‌ام با سبک رسید. کارم نمایش‌نامه (کسی می‌آید) یا شاید هم «چچه» بود.

مجازی من و یون اینگونه بود و چنین شد که ترغیب شدم نمایش نامه‌هایش را ترجمه کنم. آن زمان، که یون فوسه نمایش نامه‌نویسی‌اش را آغاز کرده بود، نام او در میان عده‌ای انگشت‌شماری روشنفکر، محافل ادبی و هنری مطرح بود. آن زمان، هیچ‌کس یون فوسه را نمی‌شناخت. خود او هم اهل جمعیت منووی بود و کمتر در جمع اقابای می‌شد. در خودش بود و دنیای خودش. داشت کار خود را می‌کرد. گویا به‌راستی خالی، با دو سه جمعه‌ای شعر یک یا دو تا رمان و کتاب کوچک، دیگر چیزی نداشت. آثار آن را می‌خواندند و در نرژ، در سوند یا دانمارک، چندان مطرح نبود. نویسنده‌ی شناخته‌شده‌ای نبود. اما نمایش نامه‌هایش عین ترکیب توپ همه را ساکت کرد و به فکر انداخت. دهه نود میلادی، نیمه نخست آن، فوسه تا آن زمان تنها نمایش‌نامه‌ای نوشته بود، بل که حتا از نمایش و تئاتر دل خوشی اصلا نداشت. نمایش‌نامه «عصر» را در دانشکده‌ی تئاتر توی استکهلم با یون دیدیم. یون کمی کمرو بود و زیاد دوست و آشنا نداشت و میان جمع قاطعی نمی‌شد. زود با پس می‌کشید، خاطرم مانده که آن شب بعد از اجرای نمایش روی صحنه رفت. رفته‌رفته اما یون هم را افتاد. در سراسر اروپا کمتر تئاتری هست که فوسه را روی صحنه نبوده است. حتی در هند و چین فوسه اجرا شده است. ژاپن و آمریکا و تئاتر ایران در هر آغاز کار فوسه را آغوش گشوده و پذیرفت و در چندین شهر اجراش کرد. در ایران پنج یا شش اثر از یون روی صحنه رفته است. حیرت‌آور شده بود. دو دهه پیوسته در دنیا فوسه اجرا شده است، دو دهه با سه دهه در دنیا فوسه خوانی شده و خواهد شد. اجرای نمایش‌های یون فوسه در سراسر دنیا بود که او را بیشتر مطرح کرد و نامش را به جهان شناساند، آنچنان که امروز در دنیا نمایش‌نامه‌های فوسه از انگلیسپور و چخوف بیشتر اجرا شده است. این همه گستردگی و چنین پیوستگی به زمان‌ها و کتاب‌های دیگر او نور بیشتری تاباند و فوسه را کم‌کم از زاویه‌ی منووی‌اش بیرون برد و از او آدمی دیگر ساخت. دو دهه به دعوت گروه‌های تئاتر در تمام دنیا لیک گفت و سفر کرد و نشست به تماشای نمایش‌های خودش. بخت یارم شده بود که توانستم هنگام اجرای چند تا از نمایش‌هایش در کنارش باشم و هم‌زمان با او تماشا بکنم. «عصر»، «یک روز تابستانی» و «خبر با بارانی زرد».

♦ به ترجمه‌های فارسی آثار قوسه اشاره کردید. وقتی شما آثار نمایشی قوسه را ترجمه کردید و به او نشان دادید، چه واکنشی داشت به این که در ایران همه آثارش ترجمه شده‌اند؟ اصلاً ایران و فرهنگ ما را می‌شناسد؟ معلوم است که می‌شناسد، خیلی هم خوب می‌شناسد، بهتر از خیلی‌ها. در دیدارهای من و او سخن از ایران و از فرهنگ ایران گاهی به درازا می‌گشود. من هم برای او از ایران خیلی تعریف کرده‌ام، و خودش هم خیلی و کم گوشه چشمی به این سرزمین دارد. همیشه می‌پرسد. و به اخباری که از آنجا به گوشش می‌رسد، دیدش حساس است. اما تاکنون سفری به ایران نکرده است. حتی موقعی که از من شنید که کولان نمایشش روی صحنه رفته است، رغبت چندانی از خود نشان نداد، سخن از سفر به ایران نکرانش می‌کرد. و موضوع صحبت را سریع عوض می‌کرد.

♦ بعنوان آخرین سؤال آیا بعد از اهدای نوبل به یون فوسه با او در تماس بودید، واکنش او به دریافت نوبل ادبی چه بود؟

بله، برای او نوشتم یک تبریک بزرگ به تو و همه‌ی عزیزانت. یون پاسخ داد و تشکر کرد. سر یون این روزها خیلی شلوغ بوده باشد. گرد بام و در او این اوقات قیامت است، از در و دیوار خانه، مجری و عکاس و خبرنگار می‌ریزد. راه‌های روزنامه‌ها از سبوی و ناشرین محترم از سویی. لاجرم او باید سخت درگیر باشد. منظره‌ی می‌مانم تا همه‌ی چیز بنشیند سر جای خودش و جهانش آرام شود و دوباره برگردد به همان یون قدیم و تنها! شاید آنجا بشود مثل قدیم، توی یک کافه‌ی دنج، سر یک میز نشست، از نمایش و هنر درد دل کرد اندکی.

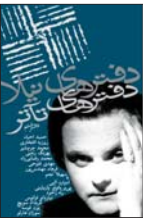
صدایی بیرون می‌آمد که هیچ‌چیز مشخصی نمی‌گفت، اما حضور داشت، مانند چیزی که می‌توانیم بشنویم، مانند سخنی بدون کلام که از دوردست می‌آید. و اما آن چه مرا شگفت زده می‌کرد این بود که این صدا فقط از متون ادبی بیرون می‌آمد. به همین دلیل من به این صدا می‌گویم: صدای ادبیات یا صدای نوشتار». امامی نیز در مقدمه ترجمه‌اش از «مان» (پلیس پای آتش» به ویژگی آثار فوسه اشاره می‌کند که «در بستر محدود نیست» و به مضمون محوری آثار فوسه «نشخوار آندوه و ملال در بستر زمان ذهنی» شخصیت‌هایی است که به دور افتاده» و مثل شخصیت‌های بسیاری از بزرگان ادبیات «سایه‌هایی از خود اویند که

با واریاسیون‌هایی در آثار او حاضر می‌شوند. از دیگر ترجمه‌های آثار او فوسه می‌توان به رمان «روز و شب» ترجمه اردشیر اسفندیاری در نشر پیرامان و کتابی درباره نمایش‌نویسی فوسه با عنوان «نارنجی تاریکی درخشان» نوشته لیف سارن، ترجمه صنم نادری در انتشارات عنوان اشاره کرد. شماره ۶ «دفترهای تئاتر نی» نیز به یون فوسه اختصاص داشت که در آن آثار و گفتارهایی از ادوارد آلبی، یازولینی، یون فوسه، سوزان هارلو و حیدر اجماع، محمد چرم‌شیر، محمد رضایی‌راد، فرهاد مهندس‌پور و سیما نجم آمده است.



سوی انتشارات شاهنگ منتشر شد و نکته اینجاست که حامد تمام این آثار را از زبان اصلی آن به فارسی برگردانده و یون فوسه نیز به واسطه دوستی آنان در روند ترجمه‌ها در کنار او بوده است تا در فهم مترجم از اثر او را یاری کند. از یون فوسه ترجمه‌های دیگری هم به فارسی در دست است؛ «کسی می‌آید» یا

ترجمه تیتوش نظم‌جو که نخستین بار سال ۱۲۸۷ در نشر نی منتشر شد و رمان «آلیس پای آتش» که پاییز ۱۴۰۰ با ترجمه حشام امامی در نشر چشمه منتشر شد. نظم‌جو در مقدمه خود بر کتاب، به سبک یون قوسه‌ا از دید ادب این نویسنده اشاره می‌کند و از او نقل می‌آورد که درباره تئاتر می‌نویسد: «خیلی زود، من در ادبیات صدهای متناقض کشف کردم که حضور داشت اما خودش چیزی نمی‌گفت. بسیار غریب است اما به نظرم می‌آمد که از من ناپ ادبی،



استریندبرگ و بکت و پیتر قرار گرفته است. یون فوسه متولد سال ۱۹۵۹ در غرب نروژ است، در برگی به مدرسه و دانشگاه رفته و دانش آموخته رشته‌های جامعه‌شناسی و فلسفه است. او تاکنون جوایز متعددی ازجمله جایزه بزرگ ایبسن را از آن خود کرده و امسال نیز جایزه معتبر نوبل ادبیات را به فهرست

چوبایز خود اضافه کرد. محمد حامد ترجمه‌هایش از آثار نمایشی فوسه را با انتشار نمایش‌نامه‌های «شب آوازهایش را می‌خواند» و «فرزند» در جلد نخست «مجموعه نمایشی یون فوسه» در انتشارات نیلا آغاز کرد و در ده جلد عمده آثار نمایشی فوسه را منتشر کرد. جلد دهم این مجموعه شامل سه نمایش‌نامه از جمله نمایش مشهور «کسی می‌آید» است. «دختر با بارانی زرد تا نه نمایش‌نامه دیگر» ترجمه اخیر محمد حامد از یون فوسه است که ده سال پیش از

یون فوسه در ایران بیش از همه با نمایش نامه‌هایش و به واسطه ترجمه‌های حامد، مترجم و اهل تئاتر مقیم سوئد، شناخته می‌شود که تاکنون عده آثار نمایشی او به فارسی ترجمه و منتشر کرده است. به همین مناسبت با محمد حامد، مترجم و دستیار دبیرخانه فوسه درباره این نویسنده و جهان ادبی او به گفت‌وگو نشستیم. این مصاحبه با یون فوسه به‌عنوان برنده نوبل ادبیات اسپانیا چندان دور ذهن نبود اما تمرکز رویکردهای سیاسی و گاه انتخاب نویسندگانی دور از تصور و کمتر شناخته شده از طرف آکادمی نوبل در این سال‌های اخیر، «نوبل ادبیات» را به جایزهای غیرواقعی پیش بینی بدل کرده است. به هر تقدیر، یون فوسه نویسنده‌ای است که اهل ادبیات و منتقد، ادبی را قانع می‌کند که شایستهٔ آن جایگاه است. یون فوسه در دورانی جایزه نوبل دریافت گرفت که نوعی وسواس همگانی برای بیان کردن تا سرحد ممکن با شده است. درستی خلاف رویکرد ادبی‌ای که نمایش آن همچون یک نامکنی بیان کردن همچنان اجبار به بیان کردن است. یون فوسه نیز از «نامکنی بیان از طریق کلمات» سخن می‌گوید، چنان‌که در بیانیهٔ آکادمی نوبل هم در وصف ادبیات فوسه آمده است: «صاحب صدا کردن ناآشنایی‌ها در نمایش نامه‌های یون فوسه». او به سکوت نزدیک می‌شود، از وقفه و تکرار به‌عنوان موتیف‌های فرمی و محتوایی بهره می‌گیرد اما هادی که بتواند در قامت نویسنده بیان کند، رویه‌ای که محمد حامد از آن «ناپذیرد» کردن نام‌های یون فوسه می‌کند و به‌تمامی بیانگر سیاست ادبیات فوسه است. از «شاید‌ها» به هم می‌گوید، از اینکه فوسه «هیچ وقت با قطعتی حرفی نمی‌زند. وقتی دارد با تو صحبت می‌کند، جمله‌ها و سخنان، مانند دیالوگ‌های نمایش‌هایش است، بله شاید، بله شاید این‌طور باشد. ممکن است همین باشد! فوسه شاید راست‌گوید! به نظر من هم توای کار هنری هیچ قطعتی در آنجا نباید باشد، همه چی را آتجا، توی دنیای یون فوسه و ابهام می‌گذرد، همه چی در آنجا می‌رود به وادی حدس و گمان. هیچ چیز قاطعی توی عالم هنر، یون فوسه نمی‌کشد. از همین روست که شاید ابهام معنا پیدا می‌کند».

♦ آکادمی نوبل سوئد روز پنجم اکتبر ۲۰۲۳، یون فوسه را به‌عنوان برنده نوبل ادبیات اعلام کرد. شما به‌عنوان مترجم فارسی نمایش‌نامه‌های فوسه و دوستی دیرینه که ارتباط پیوسته‌ای با او داشته و دارید، هنگامی که این خبر را شنیدید چه احساسی داشتید؟

وصف آن احساسات بسیار سخت و کمی پیچیده است. تو در آن لحظه و آن، خبری نمی‌شوی، جبری که
انگار شاید منتظری و هم این‌که انکار باورش برای تو دشوار است. در چنین حال و هوایی ناگهان در آدم، سیلی
از آن‌ها می‌خورد. در طریقت است و هجوم می‌آورد و برایت سخت‌ترین حالت که درجا بتوانی هضم و
توصیف کنی. اما خبر، طبیعتی است خیلی خوشحال شدم. من حدود سی و نودی سال است که با فوسه و
دوستیم با یکدیگر و بیش‌وکم در ارتباطیم با هم. من از او تا اکنون سی‌وسه نمایش‌نامه
ترجمه کرده‌ام و همه‌گی در ایران منتشر شده است و طبیعی‌ست که با شنیدن خبر آکادمی شوند. ناگهان
بدرجار شوک شدم. حس عجیبی بود! باورش بسیار سخت! و بدعوی انکار منتظر هم بودم. اما هنگامی که
حقیقت تازد و برندی نوبل ادبیات در این سال یون فوسه است و همان نویسنده‌ای است
که ده سال‌ها پیش در ایران پیوسته کار کرده‌ای، درک این لحظه بله، اندکی دشوار بود. قدری شوکه شدم.
و برایم باورش مشکل بود. اما خیلی خوشحال شدم.

◆ آشنایی شما با یون فوسه به چه ترتیب بود؟ نخستین دیدار با فوسه به چه زمانی برمی گردد؟

ماجری من و یون برمی گردد به حدود سی سال پیش که با خواندن رمان «Boathouse» (۱۹۸۹) آغاز شد. من به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بودم. این کتاب ساخت درگیرم کرد. آن زمان فکر می کردم این رمان را باید مانیفست ادبیات یون حساب کنیم. چون که سبک روایتی بر این بسیار تازه بود. او یک ساختمان روایی ساخته بود. ساختار و ساختمانی محکم که مقاوم بود و نمی شکست، من شیفته ی رمان شدم و چندین بار آن را خواندم. برای یون نامی نوشتم و همین دریافت «مانیفست ادبی» را با او در اتمام مطرح کردم. و همین طور از فکر برداردن نام به فارسی صحبت کردم. بله، در آغاز، این یون یون فوسه بود که من را با او و جهانش آشنا کرد و به ما هم انداخت، در جواب نامه ی کوتاهی به من نوشت. او نوشت، این اتفاق هر روز برای کوی نویسنده من افتد که نامهای این جناب امیدبخش از کسی دریافت کند. ارتباط ما همین طور با نامه و کارت پستال و گاهی ارسال کتاب به یکدیگر ادامه یافت. و زمان گذشت و باز هم بیشتر گذشت و روزی نامهای از یون دریافت کردم که در آن نوشته بود تاژی ها یک نمایش نامه نوشته است و اگر حوصله دارم برایم بفرستد. هفته به نمایش نامه ی توی دستام بود و با شگفتی داشتم می خواندم. بعد دیگر کارم ساخته شد و من از آن پس تا اکنون. به ما موازات کار و امرار معاش بدجوری افتاد توی کار ترجمه. آنچنان که انگار من و عالم نمایش قرار نیست به این رویه ها دست از سر بکنیم برداریم.

اولین بار که او را دیدم، در رستخسکهله بود. یون به استخسکهله آمده بود، آن زمان من دو یا سه نمایش از او ترجمه کرده بودم که هنوز زیر چاپ نرفته بود. چند پرسش مهم من کار ترجمه‌ی این آثار برایم پیش آمده بود. من می‌گفتم که باید با خود یون در میان می‌گذاشتم. سفر فرین به سوئد، فرصت مغرمتی بود که در استخسکهله، ضمن دیدار خود یون به تاشکون می‌داداده بود و بنشینم و پرسش‌هایی را با خودش رودر مطرح کنم. خوبی این استخسکهله روی صحنه رفته بود، که قرار بود آن شب با هم تماشایش کنیم. اتفاقا این نمایش یکی از آن سه تا ترجمه بود که همراه هم بود. یک روز قشنگ پاییز، هرکدام از یک سو، از قطارهامان با آمدمیم و دم دستمان به کافه خلوت و صمیمی که در خیابان

اولین دیدار آنجا با گرفت. ما نتوانستیم به گفتن. گفت وگومان خیلی راحت شکل گرفت. بیشتر حرف و سخن دور محور نمایش و رمان جریان داشت. نمایش نامه، این فرم ادبی که در آن یون معشر شده بود و نمایش هایش تازه داشت در اروپا و دنیای تئاتر مطرح می شد. من همانجا احساسم را نسبت به ارزش هنری آثارش، مستقیماً به خودش گفتم و گفتم و این نمایش ها مستحق نوبل اند. خندید، تشکر کرد و با موضوع گفت، ممنون ولی من با چنین جایزه ای فاصله دارم هنوز. خندید و جریعی او نوشید و با هوشیاری افروخته صحبت را عوض کرد. و از آن روز تا همین امروز چرا که یک عمر گذشته و میانهش فاصله است، اما مثل همیشه که انگار همین دیروز بود. چه سریع و گذشت آن سال ها در طول آن سال ها با نمایش و حرف و راجع به نوبل هم بین ما من در می گرفت و خصوصاً هر سال، چند روز مانده به اعلام اهدای ادبیات نوبل جملاتی را هم ردوبدل می کردیم. این اواخر یعنی دو سه سال پیش از این دیگر خود یون هم داشت جدی می شد. چون

یون فوسه در زبان فارسی

سایه‌های فوسه

پایند زرتایی: در نیمه آغازین دهه نود میلادی، یک گروه تئاتر سوئدی نوشتن نمایش نامه‌ای را همراه با پیش‌پرداخت ناچیزی به یون فوسه، شاعر و نویسنده نروژی سفارش داد. یون فوسه تا آن زمان نه‌تنها هیچ نمایشی نوشته بود بلکه در خوشی هم از تئاتر نداشت. دو هفته بعد، فوسه نمایش نامه‌ای کم‌حجم به دست گروه تئاتری سوئدی رساند. این نمایش نامه اولین اثر یون است که در سال ۱۹۹۶ نوشته و بعد از آن بیش از سی نمایش نامه از او منتشر شد که دست‌کم به چهل زبان زنده دنیا ترجمه شده‌اند. این روایت محمد حامد در مقدمه «دختر یا بارانی زرد و نه نمایش نامه دیگر» است که اخیراً از فوسه منشتر شده‌اند. حامد همچنین اشاره می‌کند که بعد از انتشار نمایش‌نامه‌های فوسه بخت یا بار شده و نمایش‌هایش یکی پس از دیگری بر صحنه‌های شهرهای جهان می‌روند. خشنود نام یون اینک در کنار شکسپیر و جوفو و ایپسن و

